

فرایند برنامه‌ای پالایش، پیرایش و پیدایش در تحول علوم انسانی

علیرضا پیروزمند

دانشیار فرهنگستان علوم اسلامی قم. قم. ایران.

a.bayatani@gmail.com

حسن چگنی (نویسنده مسئول)

دانشجوی دکتری مدیریت راهبردی دانش دانشگاه و پژوهشگاه عالی دفاع ملی و تحقیقات
راهبردی. تهران. ایران.

chegeni@gmail.com

چکیده

تحول و تکامل همواره در نسبت یک مبدأ و مقصد معنا می‌یابد؛ یعنی باید از جایی شروع کرد و به جایی رسید و در سراسر این فرایند مراحل پیشین باید پشتوانه مراحل پسین قرار گیرند. این بدین معناست که تولید علم دینی را باید «فرایندی» دید و همواره آن را با تکیه بر تراش پیشین علوم اسلامی به جلو برد؛ از این رو، در این مقاله، نویسندگان با توجه به تجربه‌های خود در این حوزه فرایندی چهار مرحله‌ای را برای تحقق تحول در علوم انسانی مطرح کرده‌اند که به زعم آن‌ها می‌تواند مسیری روشن و کارآمد به حساب آید.

این فرایند از شناخت نظام‌مند و مبنادار ادبیات علمی موجود آغاز می‌شود و در ابتدا با تغییر ظاهری در چهره علم و پالایش آن از موارد قطعی مخالفت با دین، به صورت کوتاه مدت در حل مسائل جامعه مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. در مرحله بعد، ضمن طبقه‌بندی علوم و توجه به نظام نظریه‌ها، شرایط را برای نقد جامع نظریه‌های غربی به صورت نظام‌مند و مؤثر فراهم می‌کند و به صورت بخشی به تولید نظریه‌های جدید اسلامی می‌پردازد. در مرحله نهایی هم به صورت

بنیادین، فراگیر و منسجم موضوع پیدایش علوم را مطرح می‌کند. نوشتار پیش رو، با روش توصیفی اکتشافی صورت گرفته و از نظر هدف کاربردی است.

کلیدواژه‌ها: پالایش، پیرایش، پیدایش، تحول، علوم انسانی، اسلامی‌سازی.

مقدمه

تحول در علوم انسانی و اسلامی‌سازی آن‌ها، باید به تدریج و طی مراحل مشخص صورت گیرد. ایجاد تحول در علوم انسانی، نیازمند داشتن نگاهی جامع و کامل است که اولاً، همهٔ زوایای مسئله را مشخص کند و ثانیاً، ابهام‌ها، پیچیدگی‌ها و مسیر تحول را به خوبی تبیین کند. البته در این راستا اقدام‌های کوتاه‌مدت، بلندمدت و میان‌مدت باید توأمان انجام شوند. این انتظار که همهٔ علوم یک‌باره دستخوش تحول شوند، واقع‌بینانه نیست.

اولین قدم برای آغاز این راه، طراحی نقشهٔ راهی است که مسیر دستیابی به علم انسانی اسلامی را در افقی بلندمدت تولید کند؛ حال می‌توان این نقشه و سند را دکتترین، سند راهبردی، فرایند برنامه‌ای یا طرح تولید علم انسانی و دینی یا هر چیزی شبیه به آن تعبیر نامید.

این سند راهبردی علاوه بر اینکه نقشهٔ راه را روشن می‌کند، باید مورد وفاق نسبی نخبگان جامعه قرار گیرد. این امر سرآغاز حرکتی فراگیر، منسجم و شبکه‌ای به سوی تولید علوم انسانی اسلامی است.

در مسیر اجرای این فرایند نباید انتظار داشت که اسلامی‌سازی به‌طور طبیعی به نتیجه برسد. قطعاً این روند نیازمند برنامه‌ریزی دقیق و مدیریت هوشیارانه است و در مسیر اجرای آن موانع و مسائلی پیش خواهد آمد که نباید برای متولیان و نظریه‌پردازان عامل ایجاد دلسردی و توقف باشد؛ از طرف دیگر، باید دانست که این تحول با اقدام‌های روبنایی رخ نمی‌دهد؛ از این رو، باید براساس طرحی جامع، کارهای مشخصی را دنبال کرد و بر مبنای مراحل مشخص، فرایند اسلامی‌سازی را به فرجام رساند.

از این رو، در این مقاله طرحی کلی مطرح شده است که هر بخش آن به صورت تفصیلی قابل تشریح و ارائه است و قابلیت اجرایی در کشور دارد. مؤلفه‌ها و گام‌های اشاره‌شده در این طرح براساس تجربیات به‌دست‌آمده در چهار دههٔ گذشتهٔ کشور و با تکیه بر واقعیت‌های جامعهٔ علمی استخراج شده است.

با طی فرایند مطرح‌شده در این مقاله در اسلامی‌سازی، به تدریج این امکان برای جامعهٔ علمی فراهم می‌آید که مسئولیت تولید علوم انسانی-اسلامی را بر عهده گیرد؛ از نیروی انسانی موجود به

بهترین شکل استفاده کند و این توان را به طور پیوسته در خویش تقویت کند.

۱. مفهوم‌شناسی

قبل از ورود به بحث و برای نزدیک شدن دیدگاه خوانندگان به آرای مطرح شده در این مقاله، تعریفی مختصر از مفاهیم اصلی بحث ارائه می‌شود.

۱-۱. علوم انسانی

علوم انسانی را می‌توان مجموعه‌ی علمی تعریف کرد که ارتباط انسان را با خود، خدا یا طبیعت برقرار می‌کنند؛ به این ترتیب، حتی آنجا که ارتباط انسان با طبیعت بررسی می‌شود نیز پای علوم انسانی به میان می‌آید. به تعبیر بهتر، ذیل مباحثی نظیر حفاظت از محیط زیست، صیانت از منابع زیستی و طبیعی و بهره‌برداری درست از سرمایه‌های بشری، به نحوی به علوم انسانی می‌پردازیم؛ همچنان که دخل و تصرف انسان در طبیعت و کاربرد فناوری‌های مختلف بدین منظور ذیل علوم انسانی جای نمی‌گیرد. حاصل آنکه دانش‌هایی همچون مهندسی و پزشکی در شمار دانش‌های علوم انسانی طبقه‌بندی نمی‌شوند. در مقابل، علمی که چگونگی ارتباط انسان با سایرین، خدا یا خود را بیان می‌کنند علوم انسانی محسوب می‌شوند.

۱-۲. پالایش (ترمیم وضعیت)

محور اصلی پالایش تغییرات ظاهری در چهره علم است. شاخص آن احراز عدم مخالفت قطعی نظریه‌ها با کتاب و سنت با هدف تهذیب علم در کوتاه‌مدت است.

۱-۳. پیرایش (تغییر وضعیت)

محور اصلی پیرایش و تغییر وضعیت تغییر در بخشی از اجزای علم است که شاخص آن احراز موافقت بخشی نظریه‌ها با کتاب و سنت با هدف ارائه نظریه‌های اسلامی در پاره‌ای موارد در میان مدت است.

۱-۴. پیدایش (تکامل وضعیت)

محور اصلی تکامل و اسلامی‌سازی تحول لازم در تمامی ارکان علم است که شاخص آن احراز موافقت کلی و جامع نظریه‌ها با کتاب و سنت با هدف تغییر مبانی و روش‌های علمی در بلندمدت است.

۲. تاریخچه بحث

پرداختن به پیشینه پژوهش در حد مجال مقاله، مروری گذرا بر آثار و نظرهای مطرح در این حوزه را پیش روی ما قرار می‌دهد که به صورت تیتروار به آن‌ها اشاره می‌شود.

- طرح ایده ضرورت تأسیس دانشگاه اسلامی و اسلامی کردن دانش توسط ابوالاعلی مودودی در دهه ۱۹۳۰ در دانشگاه علیگره هند (گلشنی، ۱۳۸۵: ص ۱۵۲).

- پرداختن به برخی از موضوع‌ها و علوم توسط برخی از متفکران مسلمان همچون شهید صدر (سوزنچی، ۱۳۸۹: ص ۴).

- شکل‌گیری «جمعیت جامعه‌شناسان مسلمان» در ۱۹۷۲ در امریکا و کانادا و برگزاری اولین کنگره جهانی اقتصاد اسلامی در ۱۹۷۴ در عربستان و اولین کنگره جهانی تربیت اسلامی در ۱۹۷۷ (باقری، ۱۳۸۲: ص ۲۳۵).

- برگزاری کنگره جهانی اندیشه اسلامی در سوئیس در ۱۹۷۷ که از نتایج آن می‌توان به تأسیس مؤسسه جهانی اندیشه اسلامی در ۱۹۸۱ اشاره کرد. این مؤسسه در ۱۹۸۲ با همکاری دانشگاه اسلامی پاکستان دومین کنگره جهانی اندیشه اسلامی را با عنوان «اسلامی کردن معرفت» برگزار کرد. برخی برگزاری این کنگره و تدوین کتاب «اسلامی کردن معرفت» توسط اسماعیل الفاروقی را نقطه عطف تحولات این حوزه معرفی کرده‌اند (سوزنچی، ۱۳۸۹: ص ۵).

- در ۱۹۹۲ العطاس مدعی شد که اولین بار او اصطلاح «اسلامی‌سازی معرفت» را ابداع کرده است (مرادی، ۱۳۸۵: ص ۱۲). او ضمن تأسیس مؤسسه بین‌المللی اندیشه و تمدن اسلامی به تدوین و نشر آرای خود در این حوزه در مالزی پرداخت.

- عمادالدین خلیل (۱۹۹۹) در کتاب اسلامی‌سازی معرفت؛ یک متدولوژی شیوه‌ای را برای فرایند اسلامی‌سازی معرفت در دو سطح نظری و عملی بیان کرد (فرمهبینی و انجمن سرخابی، ۱۳۹۳: ص ۴).

- در ایران نیز از همان ابتدای انقلاب و با شکل‌گیری دو مجموعه دفتر همکاری‌های حوزه و دانشگاه و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها این موضوع پیگیری شد. در سال‌های بعد و با شکل‌گیری نهضت نرم‌افزاری تحول در علوم انسانی و کنگره علوم انسانی اسلامی به صورت جدی این موضوع پیگیری شد. اساتید و متفکران بزرگی در چند سال اخیر به صورت فردی و گروهی و تیمی و سازمانی در این جهت تلاش‌های بسیار خوبی انجام داده‌اند.

۳. فرایند برنامه‌ای (نقشه راه) اسلامی سازی علوم انسانی

تحول و تکامل همواره در نسبت یک مبدأ و مقصد معنا می‌یابد؛ یعنی باید از جایی شروع کرد و به جایی رسید و در سراسر این فرایند مراحل پیشین باید پشتوانه مراحل پسین قرار گیرند. این مسئله در موضوع اسلامی سازی علوم انسانی و تولید علم دینی نیز مستثنی نبوده و باید آن را «فرایندی» دید و همواره آن را با تکیه بر علوم اسلامی پیشین به جلو برد.

از آنجاکه در دل تاریخ اسلام شاهد تلاش‌های ارزشمند و پیشرفت‌های عظیم علمی بوده‌ایم، برای رسیدن به تمدن نوین اسلامی گذر از دل این تاریخ امری حتمی است و پیدایش و تأسیس علم جدید براساس بنیان‌های دینی نمی‌تواند از نقطه صفر شروع شود، بلکه باید ظرفیت همه علوم انسانی و اسلامی موجود را در تکامل بخشیدن به آن به کار گرفت و فعال کرد.

تولید علم عملی «پسینی و متأخر» است؛ بدین معنا که انسان‌ها معمولاً قبل از تولید، تقلید، گزینش، اقتباس، استخدام و غیره دارند و پس از تجربه همه یا اکثر این روش‌ها در تولید توانمند می‌شوند. در این صورت، شرط ورود به مرحله تولید این است که محقق در الگوهای پیش تولید غرق نشود تا بتواند از سیطره اقتضانات آن‌ها خارج شود؛ به عبارت دیگر، ساخت تولید، ساخت تصرف‌کنندگی است؛ فرد، جریان و زمانه‌ای که تولید علم می‌کند باید بتواند در تولیدات موجود تصرف کند (ره‌دار، ۱۳۹۱: ص ۳۳۶۵).

۳-۱. شناخت نظام‌مند و مبنادار ادبیات علمی موجود

گام اول در فرایند اسلامی سازی علوم انسانی و قبل از ورود به مراحل سه‌گانه پالایش، پیرایش و پیدایش، شناخت و تسلط کامل بر علوم موجود غربی و عقلانیت مدرن است.

واقعیت این است که علم شبکه‌ای رشد می‌کند نه خطی و لازمه رشد شبکه‌ای علم این است که میان مصادیق علم در فرهنگ‌های مختلف تعامل وجود داشته باشد؛ از این رو، برای تولید علم دینی ناگزیر از ارتباط با دیگر فرهنگ‌ها حتی فرهنگ‌های غیردینی هستیم و این تعامل و ارتباط نه صرفاً به منظور وام‌گیری و تقلید از آن فرهنگ‌ها، بلکه به منظور آشنایی با ساختار و نظام علم، الهام‌گیری و اقتباس از برخی از مصادیق علم در آن فرهنگ‌ها و غیره است؛ به عبارت دیگر، برای تولید و بازتأسیس و تحول در علوم انسانی دو مرحله «بازفهمی» فرهنگ‌های دیگر و «بازنگری» در آن‌ها لازم است (ره‌دار، ۱۳۹۱: صص ۳۶۳-۳۶۱).

آشنایی کافی با علوم انسانی موجود، گامی بزرگ برای فهم صحیح و پس از آن، ارزیابی و نقد آن‌ها یا استفاده از نظریه‌های صحیح است (محیطی اردکان و مصباح، ۱۳۹۱: ص ۱۳). حوزه و

دانشگاه باید اجازه مطرح شدن مسائل مخالف تفکر اسلامی را نیز بدهند تا بتوانند زمینه را برای آشنایی، فهم و سپس نقد آن‌ها آماده کنند. البته این کار حساس را باید با در نظر گرفتن برخی شرایط انجام داد که عبارت‌اند از:

الف- تبحر و تسلط کافی دانش‌پژوهان بر مبانی فکری اندیشه اسلامی و توانایی استنتاج مطالب از دل مبانی متناسب با شرایط و مباحث مدنظر؛

ب- داشگتن قابلیت و فن مقایسه و تطبیق مبانی اندیشه اسلامی در مقابل مبانی اندیشه غرب و به‌طور اخص، تطبیق در هر حوزه از علوم انسانی توسط دانش‌پژوهان مسلمان (فرهینی و انجمن سرخابی، ۱۳۹۳: ص ۵۱۳).

۲-۳. پالایش علوم انسانی موجود

این مرحله که در واقع شروع فرایند تحول در علوم انسانی است، با هدف ترمیم وضعیت موجود مورد استفاده قرار می‌گیرد. برخی از صاحب‌نظران، این مرحله را رویکردی در اسلامی‌سازی علوم معرفی کرده و از آن به رویکرد تهذیبی تعبیر کرده‌اند.

در این مرحله تلاش می‌شود تا گزاره‌ها، فرضیه‌ها و نظریه‌های مطرح‌شده حداقل مخالف با دین نباشند؛ از این رو، نظریه‌پردازان، اندیشمندان و اساتید در این مرحله باید تلاش کنند تا علمی مانند علوم انسانی غربی را از طریق تغییر فرضیه‌ها، نظریه‌ها و گزاره‌های مخالف با دین موجود در آن، اصلاح و بهینه‌سازی کنند؛ یعنی تکمیل علوم براساس نظریه تکمیلی دین و یا تصحیح علوم به‌وسیله نظریه تصحیحی موجود در دین. طبق این رویکرد گزاره‌ها، فرضیه‌ها و نظریه‌های علمی حوزه علوم انسانی را باید تهذیب و آنچه مخالف با مفروضات دینی است، حذف کرد؛ آن دسته از گزاره‌ها و نظریات نیز که دین درباره آن‌ها نظریه تکمیلی دارد، تکمیل کرد و بخشی را که دین مشروط کرده است، مشروط کرد (میرباقری، ۱۳۹۱: ص ۳۰).

این مرحله باید به‌عنوان مرحله گذار و مقدمه مراحل بعد ترسیم شود. یعنی برای دوران گذار و انتقال، باید سیستمی جامع طراحی شود که در این سیستم جامع، جایگاه الگوی پالایش مشخص باشد. اما اگر این مرحله بریده از مرحله‌های بعدی ملاحظه شود مشکلات، بعد از زمان کوتاهی، خود را نشان خواهند داد. کم‌اینکه این آسیب‌ها در شرایط کنونی بروز کرده و مشکلات و آفت‌های آن گریبانگیر جامعه اسلامی ما شده است.

در مرحله پالایش علوم انسانی به دنبال ایجاد تحول بنیادین در این علوم نخواهیم بود. بلکه با تکیه بر دانش موجود، نظریه‌های ضعیف را از نظریه‌های قوی و نظریه‌های مخالف و ضد دین را از

نظریه‌هایی که تعارضی با معارف دینی ندارند، تفکیک کرده و از علوم موجود برای حل مسائل و مشکلات کشور استفاده حداکثری می‌شود.

پالایش علوم انسانی موجب می‌شود تا در پیشبرد اهداف در عرصه‌های مختلف، تدبیر امور اجتماعی براساس این علوم، تدریس منابع علوم انسانی و تربیت نسل آینده برای فعالیت در این رشته‌ها درست‌تر و کم‌ضررتر شود و گامی به جلوتر حرکت کنیم. این مرحله شامل گام‌های زیر است:

۱-۲-۳. تفکیک موارد مخالفت قطعی با معارف اسلامی

در این مرحله باید نظریه‌های علمی و گزاره‌های توصیفی و تجویزی آن را بر معارف دینی عرضه کرد و چنانچه در جایی تعارضی مشاهده شد، با بهره‌گیری از شیوه‌های خاص اصولی، آن تعارض را حل کرد و از این طریق به علمی پالایش شده توسط دین دست یافت.

متأسفانه باید گفت هنوز هم، پس از گذشت چهار دهه از انقلاب اسلامی، در مراکز آموزشی و دانشگاهی ما مباحثی تدریس می‌شود که در آن موارد قطعی مخالفت با دین و مذهب وجود دارد و در برخی از جاها به گفتمان علمی غالب تبدیل شده و در برخی از موارد هم در رویکردهای اجرایی و اداری کشور وارد شده و در حال اجراست.

۲-۲-۳. پاسخ‌گو قراردادن جامعه علمی در برابر نظام نیازمندی‌های ایران اسلامی

حداقلی‌ترین سطح تحول و اسلامی‌سازی علوم انسانی موجود، پاسخ‌گوبودن این علوم در مواجهه با مسائل و نیازهای جامعه امروز است. این موضوع تقریباً یکی از نقاط اشتراک همه صاحب‌نظران درباره تحول در علوم انسانی است. حتی صاحب‌نظرانی که به اسلامی‌سازی علوم اعتقاد ندارند، بر این نکته صحه می‌گذارند که علوم انسانی موجود باید جواب‌گوی نیازهای بومی ایران باشد. حتی سکولارها هم این مسئله را قبول دارند؛ از این رو، پاسخ‌گو قراردادن جامعه علمی در برابر نظام نیازمندی‌های ایران اسلامی از جمله این اقدامات به‌شمار می‌رود.

به‌عبارت دیگر، جدای از اینکه محتوا و غایت علوم انسانی چه باشد، صرف اندیشیدن دانشمندان علوم انسانی به مسائل بومی و تلاش آنان برای پاسخ‌گویی به سؤالات و مشکلاتی که منشأ آن‌ها نیازهای اصیل جامعه اسلامی است، آنان را به سمت یافتن پاسخ‌های بومی نیز سوق خواهد داد. این سطح از تطابق می‌تواند بستر ساز و زمینه‌ساز سطوح عمیق‌تری از تحول محتوای علوم انسانی به سمت مؤلفه‌های اسلامی باشد؛ به‌عبارت دیگر، پاسخ‌گویی نظام علوم انسانی ما

به نیازهای اسلامی، به مرور زمان زمینه‌ساز یافتن پاسخ‌های اسلامی برای آن نیازها خواهد شد. ضرورت هماهنگی با نیازهای معاصر و زمان ما را به تحول و تغییر در علوم انسانی و فلسفی موجود فرامی‌خواند. فلسفه و علوم انسانی موجود اگر نتوانند با نیازهای عصر خود هماهنگ شوند، بالتبع منزوی خواهند شد.

شکی نیست که علوم بشری با توجه به تغییر نیازها و مقتضیات زمان، تحول و تکامل پیدا می‌کنند و تحول زمان، منشأ تحول نیازهای معرفتی و رفتاری و آن هم منشأ تحول علوم و تکنولوژی می‌شود. مطلب دیگر اینکه گاهی تحول در علوم، عقب‌تر از تحولات زمان و نیازهای جامعه است که برای توسعه جامعه، بسیار زیانبار است و شاید بتوان از حدیث «الْعَالَمُ بِرَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ» (کلینی، ۱۳۶۹: ص ۲۶) مطلب «الْعِلْمُ بِرَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ» را نیز استفاده کرد (خسروپناه، ۱۳۸۶: ص ۴۲).

۳-۲-۳. احراز ناکارآمدی علوم انسانی موجود در حل مسائل تمدن اسلامی

همان‌گونه که مطرح شد، عموم علوم از جمله علوم انسانی، به دنبال حل مسائلی هستند که یا توسط محقق و پژوهشگر شناسایی و دغدغه او شده است تا برای حل آن اقدام کند یا از طرف متولیان و مدیران جامعه شناسایی شده و برای حل آن به کارشناسان ارجاع شده است. از آنجاکه تعریف درست مسئله، نقش برجسته‌ای در هدایت و پیشرفت و جهت‌دهی علم دارد، در صورتی که بتوانیم ثابت کنیم مسائل مبتلا به جامعه اسلامی ما با جامعه غرب متفاوت است، آنگاه خواهیم فهمید که علوم انسانی موجود به دلیل آنکه برای حل مسائل جامعه متفاوتی بنیان نهاده شده‌اند، کارآمدی لازم برای حل مسائل جامعه ما را ندارند.

مسائل هر جامعه، تابعی از ارزش‌ها، آرمان‌ها و فرهنگ حاکم در آن جامعه است و مسائل علوم شکل گرفته در آن نیز بر مبنای آرمان‌ها و ایدئال‌های آن جامعه تعریف می‌شوند. پس این نکته بسیار مهمی است که یکی از دلایل مهم ناکارآمدی علوم انسانی موجود به این موضوع برمی‌گردد که اساساً این علوم در پاسخ به مسائلی شکل گرفته‌اند که لزوماً مسائل جامعه ما نیست؛ از طرف دیگر، روش‌های به‌کارگرفته شده برای حل این مسائل به دلیل تفاوت نگاهی که وجود دارد، کاملاً متفاوت بوده و در نتیجه در مواردی هم که مسئله جامعه اسلامی درست تشخیص داده شود، پاسخ جامع و کامل به آن داده نمی‌شود.

۱. امام صادق (علیه‌السلام): «شبهات به کسی که زمانه خود را بشناسد هجوم نمی‌آورد».

فارغ از این مباحث نظری، در دنیای واقع ما حق داریم در مقابل علوم انسانی موجود این سؤال را مطرح کنیم که دستاورد علوم انسانی برای بشریت در حد کلان چه بوده است؟ لزومی ندارد وارد موارد، مصادیق و جزئیات شویم و به بررسی بپردازیم. آیا این علوم توانسته‌اند دغدغه‌های اصلی بشریت را حل کنند؟ (دغدغه امنیت، عدالت، آزادی، رفاه و غیره)؛ کدامیک از این مسائل و مباحث را توانستند حل کنند؟ در سطح کشور نیز مشکلات و مسائلی وجود دارد که علوم انسانی موجود با روش‌های وارداتی هنوز نتوانسته‌اند راه‌حل جامعی مبتنی بر مختصات و نیازمندی ما ارائه دهند. مشکلات حاکم بر جامعه کنونی ما، در ابعاد مختلف، بیانگر این ناکارآمدی است.

از جمله آسیب‌های این رویکرد که گریبان برخی از کشورهای اسلامی نظیر مالزی را گرفته، این است که استفاده از علوم انسانی غربی به دلیل اضطرار، به مرور به روندی حاکم و مسلط بر جامعه علمی تبدیل شده و در تار و پود جامعه نفوذ کرده است و رهاشدن از آن برای ورود به مراحل بعدی به سختی انجام می‌شود.

در پایان این بخش لازم است به این نکته اشاره شود که اگرچه علوم انسانی موجود، عمدتاً علوم مناسب عالم غرب و برآمده از آنجا و حتی معطوف به برآوردن نیازهای همان عالم است، نفی و نقد هژمونی علوم انسانی موجود نباید به معنی ناکارآمدی همه ظرفیت‌های علوم جدید تلقی شود. بی‌شک بخش‌ها و جنبه‌هایی از علوم جدید بیش از آنکه متعلق به عالم غرب باشد، میراث مشترک عالم انسانی است و می‌تواند ویژگی‌های مشترک انسانی را بازنمایی کند (سراج‌زاده، ۱۳۹۵: ص ۱۶۸).

۳-۳. پیرایش علوم انسانی موجود: مطالعه‌ای فرسنگی

مرحله دوم در فرایند اسلامی‌سازی علوم انسانی به دنبال نقد و تغییر جدی در علوم موجود است. گام بعدی در کارآمدسازی و تحول علوم انسانی، امکان نوآوری در این علوم و فعالیت در تولید اندیشه و علم را فراهم می‌کند. این رویکرد بر این باور است که برای اسلامی کردن یک علم باید ارزش‌ها و اهداف اسلامی را بر گفتمان علمی حاکم کرد. در پرتو این امر، تحقیقات و نوآوری‌هایی که توسط اندیشمندان دین‌دار در ساحت علم و دانش انجام می‌شود، صبغه دینی خواهد یافت و در مقام کاربرد نیز، اهداف و آرمان‌های اسلامی محقق خواهد شد.

برای کارآمدسازی علوم انسانی نباید در ابتدای کار انتظار بروز جهش در تمامی امور را داشت؛ چراکه این امر باید به صورت تدریجی صورت گیرد.

۳-۳-۱. نقد بخشی نظریه‌های موجود به منظور احراز عدم موافقت با اندیشه اسلامی پس از مشخص شدن موضوع‌ها و مسائل اصلی و قبل از ایجاد نوآوری در این زمینه، باید تلاش علمی و نهضتی نقدی برای بررسی نقاط قوت و ضعف نظریه‌های ارائه شده شکل بگیرد. این بررسی و نهضت نقد باعث کاهش ضعف‌های نظریه‌های جدید شده و زمینه را برای ایجاد طرح‌های جدید فراهم می‌کند.

در حال حاضر، برخی از استادان و متخصصان نظریه‌های موجود را نظریه‌های برتر در علوم معاصر می‌دانند؛ از این رو، برای ایجاد تغییر و تحول در این زمینه، باید نقدهای علمی و منصفانه روی نظریه‌های گذشته صورت گیرد تا نکات مثبت و قابل قبول آن‌ها استفاده شود. پس از ارزیابی نظریه‌ها با میزان‌های مورد تأیید جامعه علمی، ترسی برای به کارگیری نظریه‌های مقبول گذشته وجود نخواهد داشت. پس از انجام نقد علمی نظریه‌ها و موضوع‌های اصلی، باید برای ایجاد نوآوری و نظریه پردازی در این موضوع‌ها وارد عمل شویم.

در این مسیر آشنایی اندیشمندان و نظریه پردازان با شرایط فرهنگی و محیطی که علوم انسانی از آن برآمده بسیار مهم است و در نوع نتایج و اظهارنظرهای آن‌ها مؤثر خواهد بود. یکی از عناصر فرهنگی دخیل در انتقال مفاهیم علوم، زبان است که خود حامل بار فرهنگی و ظرفیت علمی است. یقیناً عدم آشنایی دقیق با زبان مبدأ علم به شناسایی دقیق و کامل آن علم نخواهد انجامید.

۳-۳-۲. توجه به نظام نظریه‌ها و طبقه‌بندی علوم

یکی دیگر از پیش نیازهای اسلامی کردن علوم انسانی طبقه‌بندی علوم است تا جایگاه منابع معرفتی مانند آموزه‌های دینی، عقل، شهود و وحی در آن روشن باشد. ما باید مواضع اسلام را در حوزه‌های انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و غایت‌شناسی روشن کنیم؛ روشن شدن این موارد نیازمند تبیین روشی فلسفی است که می‌خواهیم با آن به این مسائل بپردازیم.

به منظور تشخیص ارتباط علوم نسبت به یکدیگر و تأثیر آن‌ها در حل مسائل اجتماعی باید نوعی طبقه‌بندی و اولویت‌بندی بین آن‌ها شکل بگیرد. اولویت‌بندی علوم انسانی امکان‌گزینه‌های علمی و تشخیص مهم‌ترین مسائل و تحول‌های اجتماعی را فراهم می‌کند. پس از طبقه‌بندی، باید ساختار موضوع‌های اصلی علمی را که برای ایجاد تحول در اولویت قرار گرفته‌اند با مهندسی اجتماعی از موضوع‌های فرعی و نظریه‌های اصلی آن را از نظریه‌های فرعی تفکیک و روی مفاهیم، موضوع‌ها و مسائل اصلی آن علم تمرکز کنیم.

از نظر استاد میرباقری، در صورتی امکان پیرایش علوم موجود میسر خواهد بود که ابتدا حوزه

این علوم را به فرضیه، نظریه و پارادایم‌هایی لایه‌بندی و طبقه‌بندی کنیم. همچنین، باید گزاره‌های معرفت‌های دینی را نیز به گزاره‌های موضوعی و خرد و گزاره‌های راهبردی و بنیادین طبقه‌بندی کرد؛ برای مثال، وقتی می‌خواهیم نظر اسلام را براساس این رویکرد درباره‌ی یک نظریه‌ی مدیریتی ببینیم، باید ابتدا آن نظریه‌ی لایه‌بندی شود و گزاره‌های آن از مفاهیم راهبردی و مفاهیم راهبردی هم از پارادایم‌ها جدا شود و پس از شناخت این لایه، آنگاه این نظریه به فرهنگ مذهب عرضه شود. البته باید در فرهنگ دینی نیز مدلی برای مطالعات پیرایشی طراحی شده باشد.

این رویکرد با شکل‌گیری و طراحی یک شبکه‌ی تحقیقاتی امکان‌پذیر است؛ به طوری که اطلاعات دو طرف را به صورت شبکه‌ای تولید و بین آن‌ها پیوند برقرار کند و در یکدیگر منعکس شوند. این شیوه به‌ویژه باید درباره‌ی حوزه‌هایی صورت گیرد که برحسب ظاهر از هم جدا هستند و ارتباط چندانی با هم ندارند.

در رویکرد پیرایشی به علوم انسانی باید مدلی طراحی شود که هم از آسیب‌ها جلوگیری کند و هم در تأثیر فرهنگ دین، ولو به صورت جزیره‌ای، تأثیر نمایان و روشن داشته باشد.

۳-۳-۳. نقد جامع نظریه‌ها

یکی از مراحل مهم پیرایش در علوم انسانی موجود نقد جامع نظریه‌های مطرح در این حوزه است که در چند بخش قابل تفکیک است:

- تحلیل مبانی،
- تحلیل مسائل،
- تحلیل روش،
- تحلیل پیامدها و آثار.

- تحلیل مبانی: غرب با پایه‌ریزی علوم جدید، برهه‌ای جدید و مهم را در تاریخ بشریت رقم زد که مبدأ تحول علم و فناوری و تمدن‌سازی شد. گرچه این تحولات منحصر و مختص به بحث علوم انسانی نیستند، به دلیل فراگیر بودن، حوزه‌ی علوم انسانی را هم تحت تأثیر قرار داده‌اند. این علوم جدید چون در بستر دنیای مسیحیت شکل گرفته‌اند و مسیحیت نیز دین توحیدی است، در آن‌ها عموماً یک مبدأ متعالی که عالم از او صادر شده، مفروض بوده و پذیرفته شده است. اما از آنجاکه تفسیری ناقص از نگرش توحیدی مبنای این علوم قرار گرفته، منشأ انحراف در دانش‌های تولیدشده در مغرب‌زمین شده است. آن تفسیر ناقص عبارت است از اینکه «خدای متعال عالم را آفریده ولی بعد از خلق، آن را رها کرده است».

البته درباره اینکه آن را رها کرده است، توجه صرفاً به جنبه اعتقادی مسئله نیست، بلکه بیشتر جنبه واقعیت مسئله مورد نظر است؛ به این معنا که آیا آن کسی که قصد داشته است در حوزه علوم انسانی نظریه پردازی کند، در حوزه اقتصاد و جامعه‌شناسی هم خود را ملزم دیده است که نگاه توحیدی را در نظریه پردازی جاری کند یا خیر. البته باید گفت خیر؛ از این رو، این گسستگی و انحراف هستی‌شناسانه در شناخت و تحلیل پدیده‌ها در حوزه علوم انسانی یکی از مبادی انحراف بوده است که باید در مرحله به‌کارگیری و استفاده از علوم انسانی در حل مسائل کشور نقد و بررسی شود.

در بحث نقد مبانی علوم انسانی غربی می‌توان به انحراف جامعه‌شناختی یا انحراف در مبانی جامعه‌شناختی اشاره کرد. در نگرش جامعه‌شناختی در غرب، تفکر و مبنای فکری سکولاریسم حاکم شده است؛ یعنی کنارزدن دین در حوزه تبیین اجتماعی. تأثیر این مسئله تنها بر علم جامعه‌شناسی محدود نشده است و علومی که از این علم منشعب می‌شوند و حتی علومی که ناظر به انسان هستند را نیز در بر می‌گیرد.

از جمله انحراف‌های دیگری که به مبانی علوم انسانی بر می‌گردد و باید در بررسی این علوم به صورت روشن و شفاف نقد شود، انحراف در انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی است. در موضوع انسان‌شناسی می‌توان به نگاه صرفاً اومانستی و انسان‌محور و مستقل دانستن انسان در تعیین سرنوشت، اهداف و آینده خود اشاره کرد. در موضوع معرفت‌شناسی این انحراف در معرفت‌شناسی حاکم بر علم‌ورزی بروز بیشتری دارد. نمود برجسته و افراطی این امر در معرفت‌شناسی تجربی خود را نشان می‌دهد؛ زیرا براساس این نظریه، تنها معرفتی قابل اعتماد است که بتوان آن را از حیطه تجربه، حس و آزمایش گذراند و تنها در آن صورت می‌توان آن را به‌عنوان علمی پذیرفت. این نوع تقلیل‌گرایی در حوزه معرفت‌شناسی باعث شده است که بشر خود را در یک وادی تنگ محصور ببیند.

- تحلیل مسائل: همان‌گونه که در بحث ناکارآمدی علوم انسانی در حل مسائل و رفع نیازهای جامعه اسلامی بحث شد، مسائل هر جامعه‌ای تابع ارزش‌ها و فرهنگ حاکم بر آن جامعه تعریف می‌شود و مسائل علوم شکل گرفته در آن نیز بر مبنای آرمان‌ها و ایدئال‌های آن جامعه تعریف می‌شوند؛ از این رو، انتقاد جدی به این علوم این است که پاسخ‌گوی مسائل جامعه اسلامی ما نیستند.

- تحلیل روش: انتقاد سومی که می‌توان درباره علوم انسانی موجود مطرح کرد انتقاد روشی است؛ یعنی روشی که این علوم انسانی در حل مسئله به آن تمسک می‌جویند ما را به مقصد مورد نظر

نمی‌رساند. آنچه اتفاق افتاده این است که روش به‌کارگرفته در این علوم براساس اصالت‌دادن به تجربه و حس، پایه‌ریزی شده است؛ یعنی همان اشکال مبنایی که در بحث معرفت‌شناسی بدان اشاره شد. به همین دلیل اگر بخواهیم با استفاده از مبانی متافیزیکی نظریه‌پردازی کنیم و مسئله‌ای را حل کنیم، آن نظریه به‌دلیل آنکه روش تجربی را به‌کار نگرفته است، علمی محسوب نمی‌شود.

- تحلیل پیامدها و آثار: همان‌گونه که اشاره شد، در موضوع پیامدها نیز وضعیت امروز جامعه بشری قابل دفاع نبوده و نقدهای جدی به آن وارد است.

نتایج تحول در علوم انسانی را باید خارج از حیطه خود علم جست‌وجو کرد. تحول علمی مقدمه ایجاد تغییر، حل نیازمندی و حل بهتر و بیشتر مسائل است. شاخص تحول نیز ذیل همین محور قابل تعیین است. ثمره تحول در علوم انسانی را در یکی از سه بخش انسان‌سازی، سازمان‌سازی و جامعه‌سازی می‌توان جست‌وجو کرد.

در علوم مثل حقوق، روان‌شناسی، تعلیم و تربیت، ادبیات، زبان و هنر انسان مستقیماً موضوع توجه است، اما در علوم مثل تاریخ و به‌ویژه جغرافیا، انسان غیرمستقیم موضوع بررسی است. در هر صورت، قدر مسلم انسان‌سازی یکی از اهداف علوم انسانی محسوب می‌شود. چگونگی شکل‌گیری و اداره سازمان‌ها، شکل ارتباط و پیوند بین آن‌ها، پیوستگی سازمان‌های ملی و جهانی، بررسی پیامدهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی آن‌ها و مسائلی از این دست محتاج نظریه‌پردازی‌هایی است که تماماً در علوم اجتماعی انجام می‌گیرد.

در تحول علوم انسانی توجه باید به لایه جامعه‌سازی و مسائل مربوط به آن نیز معطوف شود. چگونگی ایجاد و تغییرات جامعه، وابستگی جامعه به هویت تاریخی آن، وابستگی جامعه به سایر جوامع، جهانی‌سازی و نوع مواجهه با آن، نقش ارتباطات و رسانه‌های جمعی در فرهنگ و جامعه، مهندسی اجتماعی، نرم‌افزار ایجاد تمدن و مسائلی از این دست لایه جدیدی از مسائل علوم اجتماعی را تشکیل می‌دهند. بر این اساس، در اصطلاح جامعه‌سازی، تمدن‌سازی و جهانی‌سازی نیز نهفته است.

در تحول علوم انسانی باید شاخص‌هایی را تعریف کرد که براساس آن مشخص شود علوم انسانی موجود بر روی هم چه انسان، سازمان و جامعه‌ای را تحویل می‌دهد و علوم انسانی اسلامی چه نگاه متفاوتی به انسان، سازمان و جامعه دارد؟ چه مبانی بینشی و اهداف ارزشی را فراروی خود قرار می‌دهد؟ و چه سازوکار متفاوتی را در انسان‌سازی، سازمان‌سازی و جامعه‌سازی پیشنهاد می‌کند؟

نکته مهم در اینجا این است که باید میان مقام نقد و مقام اجرا تفکیک قائل شد؛ نقد بی‌شک

کار عالمان و دانشمندان است و اجرا کار سیاستمداران و مدیران. طبیعی است که برخی از نقدها به وجوهی از علوم انسانی صورت گیرد که حیث اجرایی پیدا کرده‌اند. ضرورت‌های اجرایی اگر بخواهند مانع تداوم نقد علوم انسانی موجود شوند، پروژه نقد سهمی بسزا در تولید علوم انسانی اسلامی نخواهد داشت.

۳-۳-۴. تولید نظریه‌های اسلامی به شکل بخشی و موضعی

عرصه علم عرصه رقابت نظریه‌هاست. نهضت تحول در علوم انسانی حرکتی به منظور تولید، عرضه و بهره‌مندی از نظریه‌های علمی است که مبدأ تغییرات و تحولات در اندیشه یا عینیت هستند.

نظریه‌ها، مجموعه گزاره‌های علمی هستند که در ارتباط با یکدیگر به شناسایی و تحلیل متغیرها یا ارکان تشکیل دهنده یک پدیده عینی یا موضوع نظری می‌پردازند. نظریه‌ها معمولاً ناظر بر حل یک مسئله، پاسخ به یک نیاز، یا حل یک معضل هستند. نظریه‌ها، در صورت مستدل و پاسخ‌گو بودن در نظر یا کارآمد بودن در عمل، به قانون علمی تبدیل می‌شوند. نظریه‌ها و سپس قانون‌های علمی، دستاورد تلاش پژوهشی بشرند و به وسیله آن‌ها می‌توان مسائل مختلف را پاسخ داد؛ از این رو، نظریه‌ها به منزله سلول‌های تشکیل دهنده پیکره علم محسوب می‌شوند. به همین دلیل، در صورت ارائه نظریه‌های نوین می‌توان ادعای نوآوری در عرصه علم داشت. احتیاج به نظریه‌های علمی، امری گسترده و فراگیر به گستردگی عرصه‌های علم است.

اگر نظریه‌پردازی در حوزه علوم انسانی مبتنی بر منابع اصیل و ناب اسلامی، عقلانیت و فطرت باشد، باعث می‌شود هم از تفکر التقاطی دور بمانیم و هم در عرصه عمل با پشتوانه‌ای محکم گام برداریم. همچنین، این امر باعث می‌شود در مواجهه با نگاه‌ها و نظریه‌های جدید، پویاتر عمل کنیم و با رویکرد انتقادی به مباحث مطرح نظر اندازیم (مصباح‌یزدی، ۱۳۸۹: ص ۱۵۸).

۳-۴. پیدایش علوم انسانی اسلامی

مرحله نهایی این فرایند برنامه‌ای تحول، که در درازمدت قابل بهره‌برداری است و اثر خود را خواهد گذاشت، رویکرد تکاملی و تحول بنیادین در علوم است. در این مرحله براساس تلقی علم‌شناسانه ویژه دینی، برای بازسازی یک علم براساس آموزه‌های دین اسلام، باید در حوزه مفروضات، پیش‌فرض‌ها و مبانی آن دخالت کرد و چنانچه مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی اسلام به‌درستی تنقیح شود و در قلمرو نظریه‌پردازی علوم انسانی از آن‌ها استفاده شود، آن علم

می‌تواند در جهت معارف اسلامی متحول شود.

۳-۴-۱. تحول بنیادین

وقتی می‌گوییم تحول در علم بدان معناست که محتوا در علم عوض شده است و موضوع‌ها، مبانی و روش‌ها تغییر کرده است. اگر تغییر چشمگیری در این سه حوزه ایجاد نشده باشد، باید بدانیم که تحولی ایجاد نشده است؛ چراکه تحول در محتوای علم به معنای تحول در مبانی، روش‌ها و موضوع‌های آن است و تحول در علم به معنای تحول در رده بنیادی، کاربردی و راهبردی است و از طرفی، تحول در قابلیت‌ها و ظرفیت‌های آن علم در جامعه‌سازی و انسان‌سازی و طبیعت‌سازی تعریف می‌شود.

برای مثال، ساختمان علوم مبتنی بر «انسان به‌عنوان حیوان دوپا» و ساختمان علم مبتنی بر «انسان خلیفه خدا» بسیار متفاوت هستند. نظریه‌های متفاوت در علوم انسانی موجود ناشی از اختلاف در بنیان‌های معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی است؛ بنابراین، دین می‌تواند نقش مهمی در پیدایش علوم انسانی ایفا کند. با وجود نقش بنیادین و سنگ بنای دینی، در حوزه معرفت‌بنای متفاوتی از علم را ایجاد خواهد کرد.

در رویکرد تحولی، تولید مبانی نوین و نیز عرضه و بهره‌مندی از مبانی تولیدشده پیش‌نیاز لازم در تحول علوم انسانی محسوب می‌شود. در بررسی فرایند نظری نهضت تحول علمی، پس از نظریه‌ها و روش‌ها، «مبانی» لایه سوم و عمیق‌تر در کاوش علمی محسوب می‌شوند. «مبانی» به آن دسته از اطلاعات اطلاق می‌شود که پایه و اساس شکل‌دهی اطلاعات فرعی‌تر و علوم مادون است و امور موردپذیرش در علوم تلقی می‌شود و نگرش‌های بنیادین را به علوم مادون شکل می‌دهد. نتایج به‌دست‌آمده در علوم هم‌چون هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی، دین‌شناسی و فلسفه می‌تواند پایه و اساس اصلاح روش‌ها و جهت‌دهنده در تولید نظریه‌ها قلمداد شود؛ بر همین اساس، به‌عنوان مبانی تولید علم محسوب می‌شوند.

۳-۴-۲. تحول فراگیر

به‌نظر می‌رسد در تجربه چندساله پس از انقلاب یکی از بزرگ‌ترین موانع در شکل‌گیری تحول علوم انسانی، فراگیرنشدن این پدیده در بدنه جامعه علمی کشور است. آنچه در کشور نیاز داریم و کمتر به آن پرداخته می‌شود این است که گفتمان تحول و تغییر در علوم انسانی و اسلامی‌سازی این علوم هنوز به گفتمان اصلی و غالب جامعه تبدیل نشده است. تا زمانی که مسئله تحول علوم در

میان بخشی از اساتید دغدغه‌مند می‌چرخد، نباید توقع فراگیری این موضوع را داشت. این مسئله باید سؤال جدی جامعه علمی شود و از مشترک‌ترین نقطه بین طرفداران این تحول و جامعه علمی حرکت را آغاز کرد تا به مرور شبهات و مسائلی که ممکن است مانع وارد شدن اساتید دیگر در فرایند گسترش این تحول در کشور شود، برطرف شود که راه آن نیز شروع از اشتراکات است.

۳-۴-۳. تحول منسجم

امر تحول در علوم انسانی باید به صورت واحد منسجمی در نظر گرفته شود که دارای ابعادی است و تحول بنیادین در همه ابعاد آن صورت گیرد. به فرایند اسلامی‌سازی علوم انسانی باید به عنوان حقیقتی نظام‌وار، یکپارچه و منسجم نگریسته شود. بسیاری از آسیب‌های فعلی در صحنه عمل به فقدان نگاه جامع، منسجم و نظام‌وار به تحول بازمی‌گردد که باید با مدیریتی کلان و جامع‌نگر و به دور از یک‌جانبه‌گرایی و نگرش کاریکاتوری این مشکلات را به حداقل رساند.

برای مثال، اگر ما مسئله توسعه کشور را در نظر بگیریم و ابعاد آن را سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بدانیم، در ایجاد توسعه باید هر سه بعد را با هم ببینیم. در توسعه سیاسی، توسعه فرهنگی ملاحظه می‌شود و در توسعه فرهنگی، توسعه سیاسی و در هر دو، توسعه اقتصادی لحاظ می‌شود.

برای مثال، برای تحول علوم انسانی به صورت کاملاً مجزا نمی‌توانیم سراغ جامعه‌شناسی برویم، بدون اینکه سایر علوم انسانی و دیگر علوم را در نظر بگیریم. همچنین، نمی‌توانیم به محیطی که جامعه علمی در آن علم‌ورزی می‌کند توجه نداشته باشیم و بخواهیم بدون توجه به آن به تحول علمی دست بزنیم.

۴. ارائه الگوی پیشنهادی در اسلامی‌سازی علوم انسانی

با توجه به مطالب گفته شده و تحلیل صورت گرفته، اکنون می‌توانیم فرایند برنامه‌ای تحول در علوم انسانی را در طرحی کلی مشاهده کنیم که هر کدام از بخش‌ها و سرفصل‌های مطرح شده در طرح، که در حد وسع این مقاله به صورت مختصر شرح داده شد، دارای زیرمجموعه و زیرفرایندهای دیگری خواهند بود که در جای خود ارائه خواهند شد.



شکل ۱. فرایند برنامه‌های (نقشه راه) تحول در علوم انسانی

۵. نتیجه‌گیری

می‌توان گفت مرحله اول، که رویکرد اصلاح علم و بهسازی است و از آن به پالایش تعبیر شد، معطوف به کوتاه‌مدت است؛ البته همان‌گونه که گفته شد، در این مرحله باید از مدل و منطق مناسبی استفاده شود.

مرحله دوم که به نقد جامع علوم انسانی موجود می‌پردازد، به صورت تفکیکی در حوزه مبانی، روش، مسائل و آثار و پیامدها علوم غربی را به چالش می‌کشد و به صورت بخشی و موضعی نظریه‌های جایگزین اسلامی را مطرح می‌کند. مرحله پیرایش باید برای میان‌مدت طراحی شود.

مرحله سوم، که رویکردی بلندمدت را می‌طلبد، به تحول بنیادی، فراگیر و منسجم با استفاده از فلسفه‌های مضاف می‌پردازد.

در مجموع این امکان وجود دارد که با ایجاد انسجام، هر سه روش را به شکل موازی پیش برد تا به لایه‌های مختلفی از علم دینی دست یافت؛ این لایه‌های مختلف عبارت‌اند از: علم دینی مستند به پالایش، علم دینی مستند به اصلاح مبانی و علم دینی مستند به رویکرد اصلاح روش‌ها و ایجاد انسجام در روش‌ها و توجه به روش‌های مضاف.

البته پاره‌ای از تدبیرهای درازمدت، متوالی و مترتب بر برنامه‌های میان‌مدت و فعالیت‌های میان‌مدت نیز مترتب بر برنامه‌های کوتاه‌مدت هستند؛ هرچند لزوم متوالی بودن فعالیت‌ها نیز همیشگی نیست، بلکه می‌توان فعالیت‌های موازی را از ابتدا آغاز کرد و فعالیت‌های متوالی را نیز با برنامه‌ریزی دنبال کرد.



کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. باقری، خسرو. ۱۳۸۲. **هویت علم دینی**. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳. خسروپناه، عبدالحسین. ۱۳۸۶. «**نظریه دیدبانی**». فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه نوین دینی. شماره ۱۰.
۴. رهدار، احمد. ۱۳۹۱. «**تأملاتی در بایسته‌های تولید علم دینی**». مجموعه مقالات همایش تحول در علوم انسانی. بزرگداشت دهمین سالگرد ارتحال استاد فقید سید منیرالدین حسینی الهاشمی. فرهنگستان علوم اسلامی. قم: کتاب فردا.
۵. _____ . **مجموعه سخنرانی‌ها و میزگردهای همایش تحول در علوم انسانی**. بزرگداشت دهمین سالگرد ارتحال استاد فقید سید منیرالدین حسینی الهاشمی. قم: کتاب فردا.
۶. _____ . **مجموعه دیدارها و مصاحبه‌های همایش تحول در علوم انسانی**. بزرگداشت دهمین سالگرد ارتحال استاد فقید سید منیرالدین حسینی الهاشمی. قم: کتاب فردا.
۷. سراج‌زاده، سید حسین. ۱۳۹۵. «**انتقاد؛ محوری‌ترین مهارت علم جدید**». مجموعه مقالات بومی‌سازی علوم انسانی. تهران: دانشگاه علامه.
۸. سوزنجی، حسین. ۱۳۸۹. **معنا، امکان و راهکارهای تحقق علم دینی**. تهران: شورای عالی انقلاب فرهنگی.
۹. فرمهینی، محسن؛ انجمن سرخابی، هادی. ۱۳۹۳. «**چرایی و چگونگی تحول در علوم انسانی با نگاهی به مؤلفه‌ها و آسیب‌های مطرح در آن**». فصلنامه مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی. شماره ۴.
۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب. ۱۳۶۹. **اصول کافی**. جلد ۱. تهران: انتشارات علمیه اسلامیة.
۱۱. گلشنی، مهدی. ۱۳۸۵. **از علم سکولار تا علم دینی**. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۲. محیطی اردکان، محمدعلی؛ مصباح، علی. ۱۳۹۱. «**بایدها و نبایدهای اسلامی سازی علوم انسانی از دیدگاه علامه مصباح**». فصلنامه معرفت فلسفی. شماره ۱. قم.
۱۳. مرادی، مجید. ۱۳۸۵. **اسلامی سازی معرفت**. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

۱۴. مصباح یزدی، محمدتقی. ۱۳۸۹. جستارهایی در فلسفه علوم انسانی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۵. میرباقری، سید محمد مهدی. ۱۳۹۱. «جریان‌شناسی تولید علوم انسانی». مجموعه مقالات همایش تحول در علوم انسانی (بزرگداشت دهمین سالگرد ارتحال استاد فقید سید منیرالدین حسینی الهاشمی). فرهنگستان علوم اسلامی. قم: کتاب فردا.

